

از مجموعه جملات قصار

تاریخ تمدن ویل دورانت

انتخاب: م. بوذری

جلد چهارم

فصل پانزدهم

تلمود

در قلمرو دنیای اسلام و دنیای مسیحیت، قومی قومی ممتاز در برابر هرگونه سختی ها فرهنگ بیمانند خویش را حفظ کرد؛ در سایه کیش خود تشفی قلب یافت؛ با قوانین و اخلاقیات خود به سر برد؛ شاعران و دانشمندان و دانشوران و فیلسوفان در خویش پیروراند؛ و میان دوجهان کینه توز مسلمان و مسیحی، به عنوان حامل و عامل انتقال بذرهای بارآور، همت گماشت. قوم پراکنده یهود فقط در پرتو شریعت خویش میتوانست جسماً و روحاً خود را سرپا نگه دارد؛ و دین نزد آنها عبارت بود از فراگرفتن و رعایت شریعتهرقدر بر دین نیاکان آنها بیشتر حمله می شد، ارزش و اعتبارش در نزد آنها فزونی می یافت. کنیسه و تلمود پناهگاه و تکیه گاه ضروری قوم رنجدیده و حیران شده ای بود که زندگیشان بر امید، و امیدشان بر ایمانی که به خدای خویش داشتند متکی بود. در هیکل، کنیسه ها، و مدارس فلسطین و بابل، کاتبان و

ربنهای یهود به تدوین مجموعه عظیم اصول شریعت و تفاسیری پرداختند که به تلمودهای فلسطینی و بابلی اشتها دارند. چون شریعت اسفار خمسه مدون بود، به همین سبب نمی توانست کلیه مقتضیات و نیازهای بیت المقدسی بدون آزادی، یا یهودیتی بدون بیت المقدس، یا قوم یهودی بدون فلسطین را برآورده اند. از آنجا که ربنها در بیان و تشریح شریعت تالی نداشتند، بعد از سقوط هیکل، میان جماعات یهود فلسطین، هم مدرس بودند هم قاضی. ربنهای فلسطینی، و ربنهای قوم پراکنده یهود، طبقه اشرافی بیماندی را در تاریخ تشکیل دادند. عضویت چنین طبقه ای نه موروثی بود و نه انحصاری. به مرور زمان هرچه فتواهای ربنهای یهود انبوهتر می گردید، کار از بر کردن آنها امری نامعقولتر می شد. واژه تلمودبه معنای تعلیم است. در بین شارحان غرض از "تلمود" فقط مشنا بود، اما در کاربرد جدید، تلمود بر مشنا و گمارا هردو اطلاق می شود. در تلمود فلسطینی و تلمود بابلی، مشنا یکی است، و فقط در گمارا یا تفسیر با هم تفاوت دارند؛ بدین معنی که تفسیر در تلمود بابلی چهار برابر تفسیر در تلمود فلسطینی است. هردو تفسیر به زبان آرامی نوشته شده؛ و تفسیر مشنا به زبان عبری جدید است. با واژه های بسیاری که از زبانهای اقوام همجوار به عاریت گرفته شده است. ربنهای یهود معتقد بودند که نخستین اقدام شخص باید فرا گرفتن شریعت باشد، اعم از شریعت مکتوب و شفاهی. تلمود، مانند کتاب "مقدس" وجود خداوندی علیم و قادر مطلق را مسلم می گیرد. گناه امری طبیعی است، لکن مجرمیت آن به ارث برده نمی شود. یعنی آدمی فقط برای گناهان خودش عذاب می بیند. در واقع آنچه، در این عصر ایمان، یهودیان را ممتاز می ساخت و در عین تفرقه آنها را ملتی واحد نگاه می داشت الاهیات نبود، بلکه شعایر دینی بود. مسیحیت می کوشید تا اتحاد را از طریق وحدت عقیده میان انبای بشر تحقق بخشد، حال آنکه یهودیت در پرتو وحدت شعایر دینی درصدد نیل به چنین هدفی بود. دعا هرروز، و تقریباً هر ساعت، را برای یهودی پاکدین به صورت تجربه ای مذهبی درآورده بود. هنگام نماز، می بایست تعویذ یا دعاهایی که شامل آیاتی از کتاب مقدس یهودیان بود بر پیشانی و بازوان ببندند، خوردن هیچ طعامی جایز نبود، مگر آنکه قبل از شروع، دعای مختصری خوانده شود و پس از ختم، شکرانه مفصلتری به درگاه خدا گزارده شود. تلمود گاهی بیشتر به یک دستور طبابت خانگی می ماند، تا مجموعه ای از قواعد احکام مذهبی. ریاضت کشی در نظر ربهای یهود مردود شمرده می شد، و این جماعت پیروان خویش را تشویق می کردند که از خویش ها و نعمتهای دنیوی، تا جایی که مرتکب گناهی نگردند، در عرض سال، ایام متبرکه چندی وجود داشت که هر وقت یکی از آنها فرا می رسید برای مؤمنان ادای فرائض خاصی یا استراحتی به موقع لازم می آمد. به طور کلی تلمود نه فقط دائرة المعارفی از تاریخ، الاهیات، آیین پرستش، پزشکی، و فولکلور یهود است، بلکه در عین حال کتابی است مشتمل بر قواعد کشاورزی، باغبانی، صناعت، مشاغل، تجارت، ارث، آئین دادرسی و قوانین جزائی. یهودیت، مسیحیت، و اسلام هر سه در این نکته همزبان بودند که یک اصول اخلاقی طبیعی، یا به عبارت دیگر غیر مذهبی، از نظر علمی مردود است. هر سه این ادیان اصول اخلاقی خویش را بر مفاهیم همانندی متکی ساخته بودند که عبارت می شد از ناظر و حاضر بودن خداوند بر همه چیز و در همه جا، وحی منزل بودن اصول اخلاقی، و برابری فضیلت غایی با خوشبختی، به حکم پاداش و جزای اخروی. این ادیان سه گانه، در پاره ای از اصول اخلاقی همنظر بودند از جمله حرمت خانواده و خانه، محترم شمردن پدر و مادر و سالمندان، و پرورش کودکان از راه محبت و دستگیری از خلق. دستگیری از خلق تعهدی گریز ناپذیر بود. تلمود کسانی را که آشکارا ایثار می کردند سرزنش کرد و اندرز داد که دستگیری از ضعیفان باید تا اندازه ای پنهانی صورت پذیرد. از آنجا که تمامی شالوده حیات یهود بر ازدواج و دیانت

استوار بود. ربنها همه کمالات و فصاحت خویش را مصروف به بحث درباره بنیاد زناشویی کردند. توصیه می کردند که ازدواج زود صورت گیرد- سن ازدواج برای دختر چهارده و برای پسر هجده تعیین شده بود. ضرب المثلی ابری می گفت: "تمام برکات یک خانواده از وجود زن ناشی می شود؛ لذا بر شوهر است که زن را محترم بدارد." تلمود یک اثر هنری نیست. وظیفه خطیر گنجاندن افکار هزار ساله در قالب اصول خالی از ضد و نقیض، حتی برای یکصد نفر از فقهای شکیبای یهودی، بسیار دشوار بود. اگر شدت این قوانین موشکافی فضولانه این نظامات، و شدت مجازاتی که خاص مشرق زمینی ها برای نقض آنهاست خاطر ما را آزرده سازد، نباید این موضوع را چندان به دل بگیریم. در تلمود اهمیت زیادی به شعایر مذهبی داده می شد، این موضوع تا حدی معروف و اکنش یهودیان در مقابل کوشش هایی بود که کلیسا و حکومت مبذول می داشتند.

جلد چهارم

فصل شانزدهم

یهودیان قرون وسطی

هر چند امت بنی اسرائیل صاحب شریعتی بود، اما مرز و بومی از خود نداشت. صاحب کتابی بود لکن وطنی از خود نداشت. اورشلیم تا سال ۶۱۴ یک شهر مسیحی بود، تا سال ۶۲۹ میلادی در قلمرو سلاطین ایران قرار داشت، تا سال ۶۳۷ بار دیگر مسیحیان بر آنجا حکومت داشتند، سپس تا سال ۱۰۹۹ کرسی نشین یکی از ولایات مسلمین بود. در آن سال صلیبیون اورشلیم را محاصره کردند. یهودیان برای دفاع آن با مسلمانان متحد شدند، با وجود اینکه برخی از یهودیان پیرو سایر ادیان می شدند، و گاهی مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند، عده آنها در سوریه مسلمان و بابل (عراق) و ایران همچنان فراوان باقی ماند، و یهودیان این نواحی زندگی فرهنگی و اقتصادی نیرومندی بوجود آوردند. از سال ۷۶۲ به بعد رؤسای حوزه های علمیه پیشوای مذهبی یهودیان را انتخاب می کردند و بر شهر وی تسلط داشتند. مدارس مذهبی یهود در سودا و پومبادیتا برای یهودیان شهرهای اسلامی، و تا حد کمتری برای یهودیان دنیای مسیحیت، عقلا و پیشوایان مذهبی تربیت می کردند. از قرن هفتم تا قرن یازدهم کلیه یهودیان جهان هر جا به اشکالی در فهم و تفسیر قانون تلمودی برمی خوردند، مسأله را پیش "گائون"ها (یا رهبر مذهبی یهود) بر خود

نهادند. در قرون وسطی یهودیان بابل و ایران از طریق ماوراءالنهر و قفقاز خود را به روسیه رسانیدند. از آسیای صغیر متوجه قسطنطنیه شدند، و از آنجا در ساحل شمالی دریای سیاه سکونت گزیدند. در خود قسطنطنیه و در قلمرو امپراطوری بیزانس، از قرن هشتم تا دوازدهم، دوران کامرانی یهود، با اذیت و آزار همراه بود. در یونان مخصوصاً در ناحیه تب، یهودیان صاحب جماعات متعدد معتبر بودند و منسوجات ابریشمی آنها شهرت بسزایی پیدا کرده بود. یهودیان از طریق تسالی و تراکیا و مقدونیه به شبه جزیره بالکان مهاجرت کردند و مسیر دانوب را در پیش گرفتند و خود را به مجارستان رساندند. تعدادی از بازرگانان یهودی در قرن دهم از آلمان کوچیدند و به لهستان آمدند. یهودی ها قبل از دوره مسیحیت در آلمان زندگی می کرده اند. در ۶۹۱ حمعی یهودی در انگلستان مقیم بودند و در سرزمین گل، بازرگانان یهود از عهد یولیوس قيصر موطن داشتند. و می توان گفت علی رغم اذیت های جزئی و اتفاقی، یهودیان فرانسه در خلال قرون نهم و دهم از چنان رفاه و آرامشی برخوردار بودند که نظیر آنرا یهودیان اروپایی هرگز قبل از وقوع انقلاب کبیر فرانسه به چشم ندیده بودند. قرن دهم، یازدهم، و دوازدهم، عصر طلایی یهودیت اسپانیایی و همچنین فرخنده ترین و پرثمرترین دوران تاریخ یهودیان قرون وسطی محسوب می شود. آلفونو دهم، شاه کاستیل، در قانون نامه ای که به سال ۱۲۶۵ تصویب کرد، قانونی برای جلوگیری از اعمال ضد یهود گنجانبید. لکن آن قوانین تا سال ۱۳۴۸ به موقع اجرا درنیامد. در سال ۱۳۱۳ شورای روحانیون زامورا، فرمان داد که یهودیان نشان خاصی بر خود بزنند تا نفوس یهودی از مسیحی مشخص شوند. یهودیان، مانند مسیحیان، بارها از طرد و تفکیر استمداد جستند، به همین سبب بود که در هر دو دیانت تکفیر رعب و تأثیر خود را از دست داد. ربن ها، مانند کلیساهای مسیحی بدعتگزاران را آزار می دادند. از حقوق اجتماعی محروم می کردند، و در موارد نادری کتابهای آنها را می سوزانیدند. حکومت از هر فرد یهودی باج یا مالیاتی سرانه اخذ می کرد و از دارائی وی حداکثر تا ۳۳٪ مالیات می گرفت. بدین ترتیب موانع اقتصادی نیز بر این ناراحتی های سیاسی افزوده می شد. زیرا، قانون یا رسم فتودالی، بدست آوردن هرگونه مقامی در تشکیلات فتودالی را برای فرد یهودی غیر ممکن می کرد، زیرا تصدی اینگونه مقامات مستلزم آن بود که شخص به رسم مسیحیان سوگند وفاداری یاد کند و حاضر به خدمات لشکری باشد. یهودیان که بدین منوال از همه سو در تنگنا بودند، متوجه دادوستد شدند. بازرگانی بین المللی قبل از قرن یازدهم در تخصص، بلکه تقریباً در انحصار آنها بود. و اینچنین بود که یهودیان به امور مالی روی آوردند. یهودیان در آغاز صرفاً به کار صرافیه اکتفا می کردند، و سپس در ازای دادن وام ربحی گرفتند. "اسفار خمسه" و "تلمود" چنین عملی را در میان یهودیان مجاز ندانسته بود، لکن این نهی شامل معاملات بین یهودی و غیر یهودی نمی شد. توانگران، برای آنکه کفاره ثروت اندوزی را بدهند، در راه دستگیری مستمندان مال فراوانی بذل می کردند. تعهدات اجتماعی ناشی از ثروت را می پذیرفتند، و شاید از نفرین یا آتش خشم بینوایان می هراسیدند. موقعیت زن از لحاظ حقوقی نازل و از نظر اخلاقی بلند پایه بود. در کنیسه، زنان جای جداگانه در بالاخانه داشتند و یا پشت سر مرده می نشستند، که این خود نشانی از زیبایی اغفال کننده آنان داشت. هنگام شمارش عده حاضران برای حد نصاب، هیچ گاه زنان را به حساب نمی آوردند. دختران را به مدرسه نمی فرستادند و برایشان هیچ ارثی وجود نداشت. فقط در صورتی که برادران به آنها توجه می کردند چیزی از سهم الارث به آنها می رسید. هنگام مرگ و شوهر نیز چیزی به بیوه اش تعلق نمی گرفت. در یهودیت هر خانه ای یک کلیسا، هر مدرسه ای یک معبد، و هر پدری یک کاهن بود. کنیسه تنها محل عبادت نبود، بلکه مرکز اجتماعی عموم یهودیان نیز محسوب می شد؛ در

ادوار قبل از ظهور مسیحیت، کنیسه اصولاً یک مدرسه (school) بود و یهودیان اشکنازی هنوز هم آنرا "شوله" (schule) می خوانند. زبان عبری و "اسفار خمسه" موضوعات اساسی تحصیل بودند. سرچشمه دشمنی میان یهودی و غیر یهودی علاوه بر مسائل اقتصادی، اختلافات مذهبی نیز بوده است. مسیحیان {متعصب} که خداوندی عیسی را قبول داشتند منزجر بودند از اینکه امت خود عیسی به الوهیت وی اذعان نمی کنند. اما رویهمرفته، در میان بزرگان روحانی دنیای مسیحیت، پایها از همه بیشتر اهل تساهل بودند: گریگوریوس اول، گرچه شور زیادی به اشاعه دین داشت، قدغن کرد که هیچ یهودی را به زور وادار به قبول دین عیسی نکنند، و در سرزمین هایی که زیر فرمان وی بود از حقوق یهودیان به عنوان اتباع امپراطوری روم حمایت کرد.

جلد چهارم

فصل هفدهم

عقلیات و ذوقیات یهود

در گرماگرم اشتغال بازرگانی، یا فقر خفت آور، یا اهانت عظیم، یهودیان قرون وسطی به تربیت دستوردانان، حکمای الهی، رازوران، شاعران، دانشمندان، و فلاسفه ادامه دادند؛ و مدت نیم قرن (از ۱۱۵۰ تا ۱۲۰۰) فقط مسلمانها بودند که از لحاظ غنای عقلانی و کثرت مردم با سواد به پای آنها می رسیدند. مزیتی که یهودیان قرون وسطی داشتند حشر و نشر و رابطه آنها با دنیای اسلام بود. بسیاری از آنان قادر به خواندن کتابهای عربی بودند، و از اینرو گنجینه سرشار و فرهنگ مسلمانان قرون وسطی به روی آنها باز بود. برابر آنچه را که در زمینه تعالیم و آرای دینی به پیامبر اسلام و قرآن داده بودند، در ازای آن از علوم طبیعی، پزشکی، و فلسفه اسلامی باز گرفتند و با وساطت خویش اذهان مردم مسیحی مغرب زمین را با افکار مسلمانان برانگیختند. یهودیان عصر طلایی اسپانیا کامکارتر از آن بودند که، همچون شعراشان در سالهای انحطاط، از صمیم قلب پیرو دین باشند؛ اینان شعرهایی نشاط انگیز و مبتنی بر لذایذ نفسانی می سرودند و فلسفه ای را بیان می کردند که، با اطمینان خاطر، اندیشه یونانی را با کتاب مقدس یهودیان سازش میداد. هنوز "تلمود" به پایان نرسیده بود که یوسیتینانوس آن کتاب را به عنوان "مشتی حرفهای بچه گانه و افسانه" غیر قانونی اعلام کرد. از آن پس گویی کلیسا فراموش کرده بود اصلاً تلمودی وجود دارد. عده بسیار کمی از عالمان الهی کلیسای لاتین می توانستند این کتاب را که به عبری

یا آرامی نوشته شده بود بخوانند و مدت هفتصد سال یهودیان آزاد بودند مجلات کتابی را که از نظر آنان به غایت گرامی بود با فراق بال قرائت نمایند. در قرون وسطی علوم طبیعی و فلسفه یهود تقریباً به تمامی در جهان اسلامی متمرکز شده بود. یهودیان قلمرو مسیحیت قرون وسطی، غریب افتاده و اهانت شده، و با اینهمه تحت نفوذ همسایگان خویش، به رازوری، خرافات، و خواب و خیال در ظهور مسیح پناه بردند. برای نضج و ترقی علم، ضعی بدتر از این نمی توانست باشد. مع ذلک، دین مشوق فراگرفتن نجوم شد. در قرن ششم، منجمین بابلی، به جای رصد کردن اجرام سماوی، محاسبه نجومی را متداول ساختند؛ اساس سال را بر حرکات ظاهری خورشید، و اساس ماهها را بر حرکات مختلف قرص ماه قرار دادند. یهودیان این عصر، که نه فقط تا حدودی از علوم اسلامی سود بردند، بلکه در عین حال سنت های از دست رفته خویش را در فن شفای بیمار باز به چنگ آوردند، رسالات بسیار مهمی در پزشکی تصنیف نمودند و معروفترین پزشکان اروپای مسیحی گشتند. رهبانان و کشیشان مذاهب آزاد، که دیرها و کلیساهای آنها گنجینه یادگاری مقدسان گذشته و زیارتگاه زائران بود، پذیرش این تحول را دشوار یافتند. کلیسا پزشکان یهودی را از معاینه بالینی در خانه های مسیحی منع کرد، بر این گمان بود که این قبیل پزشکان علمشان بر ایمانشان فزونی دارد، و از نفوذشان بر اذهان بیمار وحشت داشت. ملتی مانند یهود، که اینقدر متحرک و پراکنده بود، طبق سهم اندکی در علم جغرافیا داشت. با وجود این، جهانگردان برجسته قرن دوازدهم دو نفر یهودی بودند به نام های پتخیا و بنیامین. بنیامین در سال ۱۱۶۰ شهر ساراگوسا را ترک گفت و با فراغت از بارسلون و ماریسی تا قسطنطنیه، مجمع الجزایر اژه ای، انطاکیه، بعلبک، دمشق، بغداد، و ایران را دیدن کرد. سپس از راه اقیانوس هند و دریای سرخ به مصر، سیسیل، و ایتالیا رفت و از آنجا از راه خشکی به اسپانیا و زادگاه خویش بازگشت. سفرنامه بنیامین تقریباً به تمامی زبانهای اروپایی ترجمه شد و همچنان کتاب محبوب یهودیان باقی ماند. فلسفه یهود در قرون وسطی دو منبع داشت: یکی دین موسی و دیگری آرای فلاسفه مسلمان. اغلب متفکران یهودی دین و فلسفه را از لحاظ مضمون و نتیجه همانند می شمردند، و ائتلاف این دو را فقط در روش و شکل می دانستند: آنچه را دین احکام جزمی فرستاد از جانب خداوند می دانست، فلسفه همان را به مثابه حقیقی تعلیم میداد که بر وفق موازین عقلانی مدلل شده است. و اکثر متفکران یهودی، از سعدیا گرفته تا ابن میمون، در یک محیط اسلامی به چنین عملی مبادرت ورزیدند؛ از طریق ترجمه های عربی و تفسیرهای اسلامی، با فلسفه یونان آشنا شدند؛ و آرای خود را، علاوه بر یهودیان، برای مسلمانان نیز به زبان عربی نوشتند. به همان نحو که ابوالحسن اشعری با حربه استدلال بر جماعت معتزله تاخت و اصالت آئین اسلام را نجات بخشید، به همان طرز، سعدیا، که در همان سال رهایی اشعری از قید شکاکیت (۹۱۵) از مصر به قصد بابل حرکت کرده بود، الاهیات عبرانی را به کمک مهارت و احاطه خویش در جدل نجات داد؛ و جالب آنکه سعدیا نه فقط از روش های جماعت متکلمین اسلامی، بلکه حتی از جزئیات مباحث آنها پیروی کرد. بزرگترین رجل یهودی قرون وسطی فرزند یک نفر قاضی، پزشک و محقق برجسته بود به نام میمون بن یوسف. قوم یهود او را به اختصار ابن میمون می خواندند. ابن میمون در ادبیات کتاب مقدس و ادبیات ربنی، در پزشکی، ریاضیات، نجوم، و فلسفه مهارتی بسزا پیدا کرد و یکی از دو علامه عصر خویش شد. تنها رقیب او ابن رشد بود که در واقع در سن پیری با آثار او آشنا شده بود. ابن میمون بیشتر کتابهایش را در طی ده سال در قاهره تصنیف نمود. در طی ده مجله پزشکی به زبان عربی وی نظریات بقراط، جالینوس، دیوسکوریدس، زکریای رازی، و ابوعلی سینا را گرد آورد. با تمام خشمی که ریه های یهود از ابن میمون داشتند، با اینهمه تمامی اهالی

اسرائیل شرقی او را راهنمای خود دانستند و مسائل و مشکلاتشان را نزد وی می فرستادند. به نظر ابن میمون کسی که تحصیل شریعت میکند از کسی که تمام احکام را اطاعت می کند ارجمندتر است. ابن میمون با استدلالات فلسفی به بحثی درباره الوهیت می رسد. وی از قرآینی که دال بر وجود نظم در طبیعت است، نتیجه گیری می کند که عقل برتری بر کاینات حاکم است؛ اما این تصور را که همه چیز به خاطر انسان آفریده شده به سخره می گیرد. بنظر ابن میمون انسان هرگز نخواهد توانست چیزی درباره خداوند بداند مگر آنکه خدا وجود دارد و ما هرگز نخواهیم دانست که معنای دقیق الفاظی مثل دانایی، قدرت مطلق، رحم، محبت، وحدت و مشیت، در وجه خدایشان چیست و هرگز نخواهیم توانست به کنه ذات خداوند پی ببریم. نفوذ ابن میمون علاوه بر عالم یهود، در بین مسلمانان و مسیحیان نیز محسوس بود. در میان خود یهودیان نفوذی که ابن میمون به جا گذاشت سبب ایجاد انقلابی گردید. اسلاف خود وی دنباله کارهای تحقیقی و علمی و دینی او را گرفتند. و نوادگانش پیشوای یهودیان مصر شدند و هر سه سنت ابن میمون در فلسفه را دنبال کردند. کتاب "سفریصیراه" (یا کتاب خلقت) که در قرن اول میلادی به صورت سری پیدا شده بود و تصنیف آنرا به ابراهیم خلیل الله نسبت داده بودند در حدود سال ۸۴۰ آموزه هایش میان یهودیان ایتالیا رواج یافت. و سپس به آلمان، پرووانس، و اسپانیا. عقلای قوم یهود، از سعدیا گرفته تا فقهای قرن نوزدهم، درباره مندرجات این کتاب تفسیرهای فاصلانه ای نوشته اند. ابراهیم بن داوود اهل پوسکیر، سخن از "روایات سری" به میان آورد تا مگر یهودیان را از بند خردگرایی ابن میمون برهاند. در حدود ۱۱۹۰ دو تن از شاگردان وی "کتاب روشنایی" را به نگارش درآوردند که تفسیری بود رازورانه از اولین باب سفر پیدایش. یهودیان قرون وسطی، برای گریز از نشئه رازورانه، یأس و سرخوردگی از ظهور مسیح، آزار متناوب، و مشقت روزمره زندگی اقتصادی، به گمنامی اجتماعات و تشفیات آئین و کیش خویش پناه جستند. با تورع، اعیادی را یاد تاریخ، مجنتها، و شکوه باستانی آنها احیا می کرد جشن میگرفتند و با شکیبایی رسومی را که روزگاری سال کشاورزی آنها را تقسیم کرده بود، با زندگی شهری خویش وفق می دادند. فرقه روبه زوال قرائیم مراسم سبت را در تاریکی و سرما اجرا می کردند تا مبادا با افروختن آتش یا روشن کردن چراغ از شریعت موسی تخلف کنند. سیمای یهودیان سالخورده را در تابلوهای رامبراند مشاهده می کنیم. صورتهایی که تاریخ ملت و فرد را می گویند، ریش هایی که خرد می بارند، و چشمانی که از خاطرات اندوهبار در تشویق ولی از عشق با گذشت در آرامند.

جلد چهارم

فصل هجدهم

در سال ۵۴۲، و بار دیگر در ۵۶۶، مرض طاعون تمامی امپراطوری روم را در بر گرفت؛ در ۵۶۹ قحطی بروز کرد؛ فقر، بربریت، و جنگ مواصلات کشور را مقطوع، بازرگانی را کساد، و ادبیات هنر را خفه کرد. در این زمان آوارها و اسلاوها از دانوب می گذشتند و شهرها و سرزمین های امپراطوری را تصرف می کردند. ایرانیان هجوم بر صفحات غربی آسیا را تدارک می دیدند؛ اسپانیا به دست ویزیگوتیها مسخر شده بود؛ و لومباردها، سه سال بعد از مرگ یوستینیانوس، نیمی از ایتالیا را متصرف شدند. جانشینان یوستینیانوس همگی مردان لایقی بودند، اما فقط یک قرن حکومت ناپلثونی لازم بود تا مشکلات آنها را برطرف کند. خسرو پرویز این هرج و مرج را مغتنم شمرد و جنگ ایران و یونان را از سر گرفت. فوکاس با اعراب از در صلح درآمد و تمامی سپاهیان بیزانس را به آسیا منتقل ساخت، و در همه جا از ایرانیان شکست خورده بود. در طی این مدت آوارها، که با هیچگونه مقاومتی روبه رو نبودند، تقریباً تمامی اراضی مزروع داخلی قسطنطنیه را به تصرف درآوردند. طبقه اشراف پایتخت به هراکلیوس حکمران یونانی افریقا پناه آوردند و از او خواستند که به نجات امپراطوری و اموال آنان قیام کند. وی به بهانه پیری از قبول چنین درخواستی خودداری ورزید، اما فرزندش را نزد آنها فرستاد. هراکلیوس در سال ۶۱۰ با غلبه بر دشمن به تجدید سازمان امپراطوری از هم گسیخته بیزانس پرداخت و ده سال را صرف احیای اخلاقیات مردم، تقویت سپاه، و عواید خزانه کرد. در زمان یوستینیانوس یکی از نگهبانان کاخ امپراطور به نام لئو به مقام فرماندهی لژیونهای آناتولی رسیده بود. شاید به هنگام جوانی در آسیا از ناحیه یهودیان، مسلمانان، مانویان، پالیسینها {که فرقه ای از مسیحیان معتقد به مسیحیت بودند و بیالقه نیز نامیده می شدند}، همچنین ز پیروان وحدت طبیعت، که در وجود لئو یک نوع پندار خشک مقدسی و پرهیزکارانه (رواقی-پیرایشگری) ایجاد شده بود و چیزهایی از دین در اعماق وجودش نفوذ کرده بود که اعتیاد توده مسیحی را به پرستش تمثال ها، اعتقاد به خرافات، و مقید بودن به تشریفات و سنت ها نکوهش می کرد. چنانکه در اوان مسیحیت، کلیسا هرگونه تمثالی را به عنوان بازمانده های شرک مردود شمرده، و به مجسمه هایی که مشرکین به منظور نمایش دادن خدایان می ساختند با نفرت نگریسته بود. لئو سوم از این زیاده روی های ایمان عامه آزرده خاطر بود. در نظر او چنان مینمود که شرک می رود تا با این شیوه بر مسیحیت چیره شود. در ایتالیا، یعنی سرزمینی که صور مشرکانه عبادت هرگز از بین نرفته بود، مردم تقریباً یکدل و یکزبان با فرمان امپراطوری مخالفت کردند. در ونیز، راونا، و رم، افسران سپاه

امپراطوری را بیرون کردند و شورایی مرکب از اسقفان غربی- که از جانب پاپ گرگوریوس دوم احضار شده بود- بی آنکه از شخص امپراطور نامی ببرد، تمثالکشان را لعن و تکفیر کرد. لئو در سال ۷۴۱ درگذشت، در حالی که کلیسا ها موزائیک ها و فرسکوهای خود را دست نخورده نگاه داشته بودند. فرزند لئو، قسطنطین پنجم، سیاست پدر را دنبال کرد. البته به مراتب تندروتر از پدر و بسیار متعصبانه. قسطنطین پنجم به فرزند خود لئو چهارم، نیز تأکید کرد خط مشی تمثالشکنانه او را ادامه دهد. با مطالعه تاریخچه بسیاری از امپراطورها و برخی امپراطریس ها می توان تمدن بیزانسی را کاملاً در نظر آورد. تاریخچه ای از خط مشی، قوانین، و یک عصر کوشش آنها برای حفظ امپراطوری در حال تحلیل خویش از هجوم مسلمانان در جنوب و اسلاوها و بلغارها در شمال. در طی دورانی که در آن چهره ها به آسانی پدید می آمدند و سپس ناپدید می شدند، میراث یونانی تا حدود زیادی محفوظ ماند و نظم اقتصادی آن نیز تداوم داشت. در آغاز قرن یازدهم امپراطوری یونان، در پرتو جنگآوری و حسن تدبیر سلسله های ایسوریایی و مقدونی، بار دیگر همان قدرت، ثروت، و فرهنگی را بازیافته بود که در اوج اقتدارش در دوران فرمانروایی یوئستینیانوس داشت. مسیحیت یونانی در شبه جزیره بالکان و روسیه پیروز شده بود، و ادبیات و هنر یونانی در عهد سلطنت مقدونیان دوره دوره رنسانس را به خود می دید. قسطنطنیه در اوج شکوفایی خویش بود و از لحاظ بازرگانی، ثروت، تجمل، زیبایی، آراستگی، و هنر از رم و اسکندریه قدیم، و از بغداد و قرطبه همان عهد، پیشی می جست. در این تاریخ، نفوس آن شهر، بیشتر آسیایی یا اسلاو بودند. بوروکراسی و دیوانسالاری که دیوکلتیانوس و قسطنطین بنا نهاده بودند، در عرض هفت قرن، وسیله مؤثری برای حکومت شده بود. که جکمش در هر ناحیه ای از قلمرو امپراطوری نافذ بود. بر اثر تلاش و مهارت مردم و زیاده خواهی های اعیان، در قرن نهم و دهم هنر و ادبیات به طرز شایانی احیا شده بود. و گرچه امپراطوری تا آخرین روز انقراض خود را رومی می نامید، تقریباً تمامی عناصر لاتینی آن به استثنای حقوق رومی از بین رفته بود. در شرق بیزانسی از دوران فرمانروایی هراکلیوس، زبان یونانی زبان دولت، ادبیات، لیتورژی، و همچنین زبان محاوره ای شده بود. تعلیم و تربیت اکنون به کلی یونانی بود. تقریباً کلیه آزاد مردان، بسیاری از زنان، حتی جمع کثیری از غلامان نیز تا حدودی از تعلیم و تربیت برخوردار می شدند.

انحطاط غرب

در حالیکه اسلام به پیش می راند و امپراطوری بیزانس از ضرباتی ظاهراً مهلک کمر راست می کرد، اروپا به سختی از میان "قرون تیره" راه می گشود. قرون تیره اصطلاحی است تسامح آمیز که هرکسی می تواند آن را به مقتضای پیش داوری خویش معنی کند. در فاصله مرگ بوئتیوس به سال ۵۲۴ و تولد آبلار در ۱۰۷۹ میلادی تمدن بیزانسی، با وجود از دست دادن حیثیت و سرزمین های وسیعی از امپراطوری، همچنان در حال ترقی بود. لکن اروپای باختری در قرن ششم نشانه هرج و مرجی بود از تسلط، تجزیه، و توحشی مجدد. سه سال پس از مرگ یوستینیانوس، بر اثر هجوم لومباردها، سلطه بیزانس بر ایتالیای شمالی برانداخته شد. بومباردها خود معتقد بودند که وطن اصلی شان اسکاندیناوی بوده است. در قرن اول میلادی لومباردها در کرانه سفلی رود الب سکنا داشتند و در قرن ششم به دانوب رسیدند. لومباردها تمدنی مترقی بوجود آوردند که در آن شورایی مرکب از

بزرگان شاه را انتخاب و راهنمایی می کرد. در ۷۵۱ شاه لومبارد، آیستولف، شهر راونا را مسخر ساخت و دست فرماندار بیزانسی را از آنجا کوتاه کرد. در سال ۷۷۴، در پی فتوحات لوباردی توسط دزیریوس، سلطان دست نشانده لومبارد، پاپ هادریانوس اول به شاه جدید فرانکها (یعنی شارلمان) متوسل شد. شارلمانی نیز به پاپا لشکر کشید. دزیریوس را به صومعه ای فرستاد، به شاهنشین بودن لومبارد خاتمه داد، و آنرا یک از ایالات قلمرو فرانکها کرد. در حین مهاجرت اقوام بربری در قرون پنجم و ششم، و بالاتر از همه ضمن تهاجم لومباردها به تاریخ ۵۶۸، ساکنین آکویلیا، بلونو و سایر شهرها از ترس جان خویش گریختند و به جماعت ماهیگیرانی پیوستند که در جزایر کوچکی واقع در مصب دریای آدریاتیک، مسکن داشتند. درحالی که ایتالیای خاوری و جنوبی از نظر فرهنگ همچنان به تمدن بیزانس پایبند و وفادار مانده بود، مابقی آن شبه جزیره از میراث رومی خویش تمدنی نوین بوجود آورد. هنر، دین و زبانی جدید. زیرا که میراث روم حتی در هنگامه تهاجمات، هرج و مرج، و فقر هرگز به کلی از میان نرفت. در فاصله سالهای ۷۷۴ تا ۱۲۰۰ میلادی دستاورد برجسته ای که در این عهد نصیب عالم هنر شد استقرار سبک رمانسک در معماری بود. تاریخ اسپانیای مسیحی در قرون وسطی حکایت یک جنگل طویل مذهبی یا به عبارت دیگر ثبات عزمی طغیانگر برای بیرون راندن مورها بود. مورها مردمی بودند ثروتمند و نیرومند، صاحب حاصلخیزترین زمین ها و بهترین حکومتها، حال آنکه مسیحیان مردمی بودند فقیر و ضعیف. اسپانیای مسیحی بر اثر فقر کشاورزی، و نفاق سیاسی به مراتب از اسپانیای مسلمان در جنوب عقبتر افتاد، و از لحاظ صنایع و وسایل تمدن هرگز

از مجموعه جملات قصار - تاریخ تمدن جلد چهارم از فصل پانزدهم تا فصل بیست و دوم - وبسایت چیستی ها

به پای رقیب خود در شمال، یعنی فرانکها، نرسید. بزرگترین پادشاه قرون وسطی به سال ۷۴۲ پا به عرصه وجود نهاد؛ وی از نژاد آلمانی بود، و به زبان آنها سخن می گفت، و در پاره ای از خصوصیات قوم خویش سهیم بود در ۷۷۱ که کار لومان دوم فوت کرد و شارل، که بیست و نه سال از عمرش می گذشت، یگانه پادشاه کارولنژیان شد. دو سال بعد پاپ هادریانوس اول، که قلمروش مورد تاخت و تاز سپاهیان دزیریوس پادشاه لومبارد قرار گرفته بود، با شتاب از شارلمانی تقاضای یاری کرد. شارلمانی شهرپاویا را محاصره و تسخیر کرد، اریکه سلطنت لومباردی را صاحب شد، فرمان "دهش پین" را تأیید نمود، و خود را در کلیه اختیارات غیر روحانی قلمرو پایی مدافع کلیسا اعلام داشت. هنگامی که سیاست اقتضا می کرد، شارلمانی می توانست آدمی بیرحم باشد، و بویژه در کوشش های خود برای اشاعه مسیحیت سنگدل بود. با اینهمه، آدمی بود بسیار مهربان که از افتادگان دستگیری می کرد، در دوستی صمیمی بود، و عشق های فراوانی داشت. شارلمانی شاید چون پیش بینی می کرد که بسیاری از نقاط امپراطوری بسیار پهناور او در آن واحد احتیاج به مواضع دفاعی دارد، در سال ۸۰۶ تمامی قلمرو خویش را میان سه پسرش - پین، لویی، و شارل- تقسیم کرد. اما پین و شارل در طی چهار پنج سال بعد درگذشتند، و فقط لویی باقی ماند، و او هم چنان غرق در زهد بود که ظاهراً شایستگی حکومت بر دنیایی پر آشوب و غدار را نداشت. در سال ۸۱۴ شارلمانی در سن هفتاد و دو سالگی پس از چهل و هفت سال سلطنت درگذشت. جسدش را زیر گنبد کلیسای جامع آخن به خاک سپردند، چیزی نگذشت که کلیسایی که وی آن قدر صادقانه به خدمتش قیام کرده بود او را در زمره قدیسان محسوب داشت. رنسانس کارولنژی یکی از چند دوره کوتاه درخشانی بود که اروپا در قرون تیرگی به خود دید. اگر به سبب جنگها و بیکفایتی جانشینان شارلمانی و هرج و مرج فئودالی خاوندها و کشمکش خانمان بر انداز میان کلیسا و حکومت نبود، و این مراعات بیهوده مشوق هجوم نورمانها، مجارها، و ساراسنها نمی شد، امکان داشت که تیرگی قرون سه قرن پیش آبلار پایان یابد. آخرین پادشاهان سلسله کارولنژیان - لویی چهاردهم، و لویی پنجم- همگی افرادی بودند صاحب حسن نیت، اما هیچکدام از آن قدرتی را که لازمه ایجاد نظم در میان این آشوب عمومی بود نداشتند. در طی این قرون وحشتناک، یعنی قرن نهم، ساختن دیرها همچنان ادامه یافت. در طی هجوم های نورس ها در طی هجوم های نورس ها و مجارها، گنجینه باستانی کتابخانه های دیرها لطمات فاجعه آمیزی دید، و بیشک بسیاری از کلیساهایی که طبق فرمان شارلمانی مدارس مستقر شده بودند ضمن این حوادث ویران شد. فرانسه در دوران حکمرانی اوگ کاپه به صورت کشور مستقلی درآمد و دیگر سروی امپراطوری مردم را قبول نداشت. این کشور مستقل در سال ۱۰۰۰ میلادی پس از آنکه ملاکانش به تدریج زمین های اطراف خود را تصاحب کرده بودند، به هفت منطقه مهم تقسیم شد که بر هر کدام یک کنت یا دوک حکومت می کرد. این هفت منطقه عبارت بودند از: اکیتن، تولوز، بورگونی، آنژو، شامپانی، فلاندر، و نورماندی.

جلد چهارم

فصل بیستم

ترقی شمال

پس از نبرد دیورام (۵۷۷) استیلای اقوام آنگلو-ساکسون- جوت بر انگلستان با مقاومتی مختصر مواجه شد، و دیری نگذشت که مهاجمان مملکت را بین خودشان تقسیم کردند. جوتها سلطنتی را در کنت بنیاد نهادند؛ آنگلهای سه کشور مرشا؛ نورثامبرلند و انگلیای خاوری را تشکیل دادند؛ و ساکسونها بر سه ناحیهٔ وسکس، اسکس، و ساسکس- یا به عبارت دیگر ساکس باختری، و ساکس جنوبی- حکمفرما شدند. این هفت کشور کوچک با ممالکی که حتی به مراتب از اینها کوچکتر بودند، مجموعاً تاریخ "انگلستان" را تشکیل دادند تا آنکه اگبرت پادشاه و سکس، به ضرب شمشیر یا حيله، قسمت اعظم آنها را تحت سلطهٔ خویش متحد کرد (۸۲۹). اما حتی قبل از آنکه این سرزمین جدید آنگلهای یا "انگل لند" به دست پادشاه ساکسون شکل بگیرد، حملات دانمارکی ها آغاز شده بود که جزیرهٔ مزبور را اط این سر تا آن سر ویران، و مسیحیت نو بنیاد نو بنیاد آنرا با آیین شرک قومی وحشی و دور از معرفت تهدید کند. در سال ۸۹۴، هجوم جدیدی از جانب دینها بر ساحل کنت برده شد. دینهای ساکن دنیا برای آنها قوای امداد گسیل داشتند، و وطنپرستان ویلزی با دینها به عقد پیمان اتحادی مبادرت جستند. نزدیک به پایان قرن دهم، هجوم اقوام اسکاندیناوی به خاک انگلستان بار دیگر آغاز شد. در ۹۹۱ دسته ای از وایکینگهای نیروزی به ساحل انگلستان هجوم برده و سپاهیان انگلیسی را در مالدن شکست دادند. استیلای قوم دینها بر انگلستان فقط جنبهٔ سیاسی داشت. بنیادهای، زبان و عادات آنگلو ساکسون در عرض شش قرن چنان ریشه دوانیده بود که اینک درک حکومت یا خصوصیات نژادی یا زبان انگلیسی بدون آنها میسر نیست. در انگلستان آن روزگار مردم به پنج زبان سخن می گفتند: انگلیسی بریتانیایی (سلتی)، ایرلندی، پیکت (اسکاتلندی)، و لاتینی. "انگلیسی" زبان آنگلهای بود، اما با زبان ساکسون چندان تفاوتی نداشت و فرانکها و نیروژیها و دین ها نیز آنرا می فهمیدند. استیلای دانمارکیها فرایند طولانی هجوم بیگانگان و اختلاط نژادی را، که منجر به غلبهٔ نرمانها و بالاخره پیدایش ملت انگلستان شد، تداوم بخشید. سلت و گل، آنگل و ساکسون و جوت، و دین و نورمان، همگی بر اثر ازدواج یا عواملی دیگر همخون شدند تا انگلیسی فاقد تشخیص و ابتکار عهد رومیان را به صورت ماجراجویان پر فروش عصر الیزابت و جهانگشایان

خاموش قرون بعدی درآوردند. در سال ۷۸ میلادی روم ویلز را فتح کرده بود. هنگامی که رومیان از بریتانیا عقب نشستند، ویلز آزادی خود را از سر گرفت و دوباره به حکومت پادشاهان خود تن در داد. در قرن پنجم جماعتی از مهاجران ایرلندی در نواحی باختری ویلز مسکن گزیدند؛ در سالهای بعد هزار نفر از بریتونها، که از برابر فاتحان آنگلوساکسون از جزایرشان می گریختند، به ویلز پناهنده شدند. آنگاه ساکسونها در مرز ویلز توقف کردند و قوم مقهورناشده آن خطه را "ویلهاس" {به معنای بیگانه} خواندند. ایرلندیها و برتونها در ولز یک تیره سلتی همخون خویش یافتند، و به زودی این سه جماعت به هم پیوستند و قوم کیمری {"افراد هموطن"} را تشکیل دادند؛ این نام ملت آنان شد و کیمرو نام سرزمینشان. مردم ویلز مانند بیشتر اقوام سلتی - "برتونها، کورنوالیها، ایرلندیها، و گیلهای ساکن اسکاتلند شمالی" - شالوده نظام خویش اجتماعی را تقریباً به کلی بر خانواده و طایفه قرار دادند، و به این دو چنان پایدار بودند که از حکومت تنفر داشتند و به هر نژاد بیگانه با بی اعتنائی آشتی ناپذیر می نگریستند. روح قبیله دوستی آنها با میهمان نوازی بی حد و حصرشان تعادل پیدا می کرد؛ و بی انضباطی آنها را شجاعت زندگی دشوار و آب و هوای نامساعد آنها را موسیقی و آواز و وفاداری در دوستی، و فقرشان را عواطف تخیلی جبران می کرد که به حکم آن هر دختری را شاهزاده خانمی می پنداشتند و هر مردی را چون پادشاه گرامی می داشتند. در قرن ششم بود که مسیحیت در ویلز رواج گرفت، و دیری نگذشته بود که مدارس در دیرها و کلیساها به راه افتاد و در ایرلند نیز در قرون وسطی، شعر و موسیقی بود که با هم پیوند نزدیکی یافته بود. حتی مبلغان مسیحی برای گرد آوردن مستمعین چنگ مینواختند. بعدها به سبب ارتباط متقابل تدریجی بین رهبانان ممالک مختلف، اسلوبهای تذهیب کاری استادان بیزانسی و مسلمان وارد ایرلند شد و در اندک مدت در آنجا به اوج کمال رسید. در اواخر قرن پنجم میلادی، قبیله ای از مهاجران گیلی، مشهور به اسکات، صفحات شمالی ایرلند را ترک کردند، متوجه جنوب باختری اسکاتلند شدند، و نام خویش را ابتدا به یک بخش و سپس بر تمامی آن شبه جزیره بدیع منظری نهادند که در شمال رود توید قرار دارد. ایسلند اسکاتلندیها مانند ایرلندیها، از ترک تشکیلات خویشاوندی بیزار بودند، حاضر نمیشدند که حکومت واحدی جانشین سازمان طایفه ای شود. رومیان نتوانستند بر آنها استیلا یابند؛ البته پیکتهای گرسنه هر چند وقت یکبار به بریتانیا حمله می کردند. ظاهراً شمالی ها عبارت از توتونهایی بودند که نیاکانشان از طریق دانمارک و از دیربای بین نروژ و دانمارک یا کاتگات سفر کرده خود را به سوئد و نروژ رسانیده، جانشین جمعیت سلتی شده بودند که آنها نیز به نوبه خود یک قوم مغولی همخون با لاپلاندیها و اسکیموها را بیرون رانده و در اماکنشان منزل کردند. در حدود سال ۸۶۰ جماعتی از شمالیها که از نروژ یا دانمارک به حرکت درآمده بودند، جزیره ایسلند را دوباره کشف کردند و از اینکه آن سرزمین را درست مانند وطن اصلی خود پوشیده از خلیج و مه یافتند، خیلی هم ناخشنود نشدند. شانزده سال بعد از کشف مجدد ایسلند، یک ناخدای نروژی موسوم به گونیورن اولفسون ضمن سفر به گروئلند برخورد. در حدود سال ۹۸۵ توروالد و پسرش

اریک سرخ یک کوچنشین نیروژی را در گروئلند تأسیس کردند. نظم اجتماعی در بین اقوام نورس مثل سایر جاها مبتنی بود بر انضباط خانوادگی، تعاون اقتصادی، و اعتقاد مذهبی. اساطیر وایکینگ مبحث شگفت انگیزی بود که از نظر فریبندگی بعد از اساطیر یونان قرار داشتقدیمترین شکلی که از این اساطیر بدست ما رسیده است در هیأت آن اشعار عجیبی است که به غلط آنرا "ادا" نامیده اند. به احتمالی اشعار مجموعه "ادای مهین" تا قرن دوازدهم دهان به دهان – منتقل و در سینه ها ضبط شد و در آن قرن به کتابت درآمد. شکی نیست که در این دوره، ادبیات اسکاندیناوی درباره خشونت جامعه وایکینگ راه مبالغه می سپرد. وایکینگها به قدرت خود ایمان داشتند. اینان در سختی ها و مسابقات وحشیانه بار آمده بودند. وایکینگها بر کشتی ها خود سوار می شدند و در روسیه، پومرانی، فریزیا، نورماندی، انگلستان، ایرلند، ایسلند، گروئلند، ایتالیا و سیسیل بر قلمروهایی چنر استیلا یافتند. این مردان تشنه زمین، ثروت، و قدرت بودند و احساس می کردند که شرکت در نعمات دنیوی حق الاهی آنهاست. حملات ناگهانی نورسها مرحله نهایی آن هجوم های اقوام بربری بود که پنج قرن قبل از آلمان نای شده، امپراطوری روم را متلاشی کرده و از آن کشورهای اروپای باختری را بوجود آورده بود. سرانجام مبارزه عظیم به پایان رسید و، گرچه هنوز بربریت در قوانین و خون مردم نهان شده بود، با این همه برزخ میان هرج و مرج ایلی قرن پنجم و رنسانس عهد اوتو در قرن دهم هموار شده بود. از ۹۵۵ تا ۱۰۷۵ آلمان مرفه ترین کشورهای اروپا به شمار می رفت و تنها تالی آن تکه از ایتالیای شمالی بود که قوانین و نظم را از پادشاهان آلمانی گرفته بود. شهرهای رومی همچنان آباد برجا ماند، و شهرهای جدیدی در حول و حوش اسقفنشینها بوجود آمد. در حدود سال ۱۰۵۰ برای نخستین بار اسم نورنبرگ به گوش می خورد. زبان آلمانی تا این تاریخ هنوز ادبیاتی نداشت. تقریباً هرچه نوشته می شد به دست طبقه روحانیون و به زبان لاتینی بود. کلیسا به همان نحو که چهار دیواری خود را مأمّن ادبیات، درام، و تاریخنگاری کرد؛ همان سان برای هنر نیز موضوع پیدا کرد؛ و متکفل مخارج آثار هنری شد. این کلیسا ها حاکی از استحکام پر قدرت خصلت آلمانی، و معرف روحیه عصری بودند که با تلاش فراوان به سوی تمدن پیش رفت.

جلد چهارم

فصل بیست و یکم

مسیحیت در کشمکش

در سال ۵۲۹ میلادی که مدارس حکمت آتن بسته شد، مونته کاسینو معروفترین صومعه جهان مسیحیت لاتینی نیز گشایش یافت. بنیادگذار این دیر، بندیکتوس نورستانی، بود که گویا به طبقه اشراف رومی که روبه زوال بودند تعلق داشت. در پانزده سالگی تارک دنیا شد و چند سالی را در گوشه انزوا گذراند و به سبب ثبات قدم مشهور شده، رهبانان صومعه ای که در آن نزدیکیها قرار داشت نزد وی آمدند و با اصرار تقاضا کردند که نظاماتش بسیار سخت خواهد بود. رهبانان پافشاری کردند و او به همراهشان به صومعه رفت. پدران فرزندان خود را از شهر رم نزد وی می آوردند تا در محضرش تربیت شوند. تا این تاریخ در غرب فردی که زندگی در صومعه را می پذیرفت مکلف به دادن قول و بستن پیمانی نبود. بندکلیتوس متوجه شد که هرکس مایل باشد وارد جرگه رهبانان شود باید دوران نوآموزی را بگذراند و از طریق تجربه دریابد که تا چه حد از او انتظار امساک نفس و رعایت انتظار می رود، و فقط بعد از این دوره آزمایشی داوطلب می تواند قول بدهد. بندکلیتوس قوانینی را مقرر داشت که تا آن روز مرسوم نبود؛ به همین دلیل در عصری پر از جنگ و هرج و مرج، و تردید و سرگردانی، صومعه بندکلتیان مأمنی آرامبخش محسوب می شد. کشاورزانی را که از زمین رانده شده بودند و دانش پژوهانی که آرزوی پیدا کردن گوشه امنی را داشتند و مردانی را که از ستیز و غوغای زندگی به ستوه آمده بودند در پناه خود آورده بود. در حال که قدیس بندیکتوس و رهبانان وی، در صلح و آرامش، به کار و دعا در مونته کالینو سرگرم بودند، جنگ گوتها مانند شعله سوزانی از شمال تا جنوب ایتالیا را فرا گرفت، و به هر جا سرایت کرد جز آشوب و فقر چیزی به جا نگذاشت. در ۵۵۴ یوستینیانوس به موجب فرمانی مقرر داشت که "اسقفها و اعظم هر ایالتی می توانند اشخاص صالح و کارآمدی را که قادر به اداره امور حکومت محلی باشند به سمت حکام ایالات برگزینند." اما هنوز جنازه یوستینیانوس سرد نشده بود که ایتالیای شمالی بار دیگر دچار بربریت شد طوری که تمام دستگاه روحانی کلیسا را در ایتالیا تهدید کرد. بحرانی که پدید آمده بود ظهور یک مرد مقتدر را ضروری نموده و تاریخ بار دیگر بر تأثیر نبوغ صحنه نهاد. گرگوریوس سه سال قبل از درگذشت بندیکتوس در شهر رم بدنیا آمد. وی در سی و سه سالگی شهردار رم شد. اما، علاقه ای به امور سیاسی نداشت. اوضاع ایتالیا در نظر گرگوریوس دلالت بر انقراض قریب الوقوع عالم می کرد، به همین خاطر قسمت اعظم دارایی اش را صرف ساختن هفت صومعه کرد و مابقی را هم به صورت صدقه به بینوایان بخشید. پاپ بندیکتوس اول گرگوریوس را از این محیط قرین آرامش احضار و مقام "هفتمین شماس" را به وی تفویض کرد. در سال ۵۷۹ پاپ پلاگیوس دوم او را به عنوان سفیر خویش به دربار امپراطوری بیزانس در قسطنطنیه فرستاد. در

میان دغلبازیهای دیپلوماسی و دبدبۀ کاخهای امپراطوری، وی همچنان از نظر پوشاک و خوراک و نیایش مثل یک رهبان زندگی می کرد. با اینهمه، در این دوران، تجربیات ثمربخشی از مردم دنیا پرست و حیطة گریهای آنها اندوخت. وی بر هر دقیقه ای که صرف امور دنیوی می شد افسوس می خورد، و از جماعاتی که برای شنیدن موعظه های وی گرد می آمدند عذر می خواست که، به سبب پریشانی حواس بر اثر گرفتاری های مادی، قدرت ایراد موعظه های تسلی بخش را ندارد. وی معتقد بود خداوند از

فهم ما بیرون است. و "تقریباً هر آنچه درباره خداوند گفته شده است، به همان دلیل که به زبان آمده است، در خور ذاتش نیست." گرگوریوس نه یک فیلسوف و عالم الهی مانند قدیس آگوستینوس بود، و نه استادی در سبک نگارش مانند آن مرد برازنده یعنی هیرونوموس؛ لکن نوشته های وی چنان افکار مردمان قرون وسطی را به شدت تحت نفوذ قرار داد و تشریح کرد که آگوستینوس و هیرونوموس در برابر وی بظاهر حکم دو نفر از نویسندگان کلاسیک را دارند. تحقیقات عمیق تر وی در مبحث الاهیات به صورت کتابی درآمد به نام ماگنامورالیا که تفسیری شش جلدی بر کتاب ایوب بود. در چنین دنیایی علم به هیچ وجه راه نداشت و فقط یک ایمان هولناک به جا مانده بود این الاهیات را قبول کند، و حکمای بزرگ اسکولاستیک ناگزیر بودند با رنج فراوان آن را با موازین عقلانی تطبیق دهند. چنین حکمتی بود که دورنمای غم انگیز "کمدی الهی" دانته را فراهم می کرد. اما به هر حال همین مرد خوش باور با جثۀ ضعیف شده اش از نظر اراده و عمل هرگز از مقاصد خود دست برنمی داشت، در قضاوت سخت می گرفت، دوراندیش، طرفدار عمل و عاشق انضباط و قانون بود. اختیارات غیر روحانی دستگاه پاپ را بر اساس محکمی استوار ساخت، آن را از بند تفوق امپراطور دوم شرقی رها کنید، و با چنان خرد و درستی وظایف خلیفۀ روحانی رم را انجام داد که از این پس در طول قرن های پرآشوب، همواره مردم دستگاه پاپی را برای خود پناهی می پنداشتند. جانشینان حق شناس وی گریگوریوس را در عداد قدیسان دین به شمار آوردند و آیندگان از سر تحسین او را گرگوریوس کبیر لقب دادند. چند تنی که بعد از گرگوریوس تکیه بر مسند پاپی زدند برابری با وی را در دو مورد یعنی "تقوا" و "قدرت" دشوار دیدند. بیشتر آنها برتری امپراطور رم شرقی یا نمایندگان او را در خاک ایتالیا پذیرفتند و هر کوشش که در راه مخالفت با امپراطور مبذول داشتند بارها به خفت خود آنها منجر شد. امپراطور هراکلیوس بعد از آنکه قلمرو خود را از آسیب تجاوز کاران محفوظ داشت، برای رسیدن به وحدت، درصدد برآمد که میان جهان مسیحی شرق (که در آنجا کلیسا و مردم معتقد به مذهب وحدت طبیعت بودند) و مسیحیان اصیل آیین غرب که اعتقاد به ثنویت عیسی داشتند دوباره آشتی برقرار کند. در آغاز جماعت اسقفها بودند که از ضعف و کشمکش پادشاهان فرانسه و آلمان نهایت استفاده را کردند. بطرکهای کلیسای روم شرقی نمی توانستند تفوق عالیۀ اسقف رم را، به یک دلیل ساده، بپذیرند. مدتهای مدید آنها تابع امپراطوران یونانی بودند و این امپراطوران نیز تا تاریخ ۸۷۱ دست از ادعای خود درباره حق حاکمیت خویش بر رم و پاپهای آن برنمیداشتند.

از مجموعه جملات قصار - تاریخ تمدن جلد چهارم از فصل پانزدهم تا فصل بیست و دوم - وبسایت چیستی ها

بطرکها گاهی از امپراطوران انتقاد و سرپیچی و حتی اظهار بیزارى می کردند. اما عزل و نصب بطرکها به دست امپراطوران بود، که خود امر به انعقاد شوراهایی کلیسایی می دادند، با تصویب قوانین دولتی امور کلیسا را تنظیم می کردند، و فرامین و عقاید خود را درباره مسائل دینی خطاب به طبقه روحانیون جهان منتشر ساختند. به سبب تساهل مسلمانان در حوزه های انطاکیه و بیت المقدس و اسکندریه، هنوز بطرکها در مناصب روحانی خویش باقی بودند، اما جلال مسیحیت از این نواحی رخت بر بسته بود؛ و مسیحیتی که در این نواحی به جا ماند جنبه رافضی و ملی پیدا کرد. ارمنستان، سوریه و مصر، بدون توجه به رم یا قسطنطنیه، هرکدام برای کلیسای خود سلسله مراتبی معین کرده بودند. یونان از دست عالم مسیحیت به در نرفت، و در آنجا رهبانان بر فلاسفه پیروز شدند. در قرن نهم، در افریقا هنوز مسیحیان فراوان بودند، اما به سبب قیود و مشکلات حکومت اسلامی از عده آنها به سرعت کاسته می شد. ایتالیا که شجاعانه اما با زحمت فراوان از چنگ ساراسنها نجات یافته بود، میان ممالک مسیحی و لاتین و یونانی تقسیم شد. اصلاحات آخر از همه به رم رسید. این اصلاحات از این جهت بود که در این زمان سه مشکل داخلی مایه تشننت کلیسا بود: خرید و فروش مقام های اسقفی و پاپی، عادت به ازدواج و یا داشتن همخوابه، که میان طبقه روحانیون رواج داشت؛ و عدم احسان در بین رهبانان به طور پراکنده. این نیروهای جدید که از فرانسه به انگلستان، آلمان، لهستان، مجارستان، و ایتالیا سرایت کرد اسلحه جدیدی در اختیار دستگاه پاپی گذاشت تا به کمک آن، فارغ از مداخله حکومت و نظارت اسقف ها، اصلاحات شدیدی را در دیرها اعمال کند و از بی نظمی و تنبلی و تجملپرستی و بداخلاقی جلوگیری کند.

جلد چهارم

فصل بیست و دوم

فئودالیسم و شوالیه گری

در طی شش قرنی که به دنبال مرگ یوستینیانوس آمد، مقتضیات زمان به طرز شایان توجهی دست به دست هم داد و به تدریج زندگی اقتصادی را در دنیای اروپای باختری از بیخ و بن دگرگون

کرد. پاره ای از شرایطی که از قبل ایجاد شده بودند با هم جمع شدند و زمینه را برای فئودالیسم آماده کردند. هنگامی که بر اثر هجوم های اقوام ژرمن، امنیت از شهرهای ایتالیا و گل رخت بریست، اشراف به قصرهای بیلاقی خود نقل مکان کردند و وابستگان کشاورز، خانواده های زیر دست و ملازمین لشکری خود را بر دور خود جمع نمودند. صومعه ها نیز، که رهبانانشان دیگر به کشت و زرع زمین ها و ساخت صنایع دستی روی آورده بودند، مردمان را به سوی واحدهای اقتصادی نیمه منزوی در روستا راندند. کشاورزان ماجر در انگلستان قرن یازدهم چهارصد عموم برزگران مملکت را تشکیل می دادند، در آلمان غربی، ایتالیای شمالی، و فرانسه جنوبی عده آنها به مراتب زیادتیر بود و شاید یک چهارم تمام نفوس رعیتی اروپای باختری را تشکیل می دادند. در آن زمان، خاوند فئودال می توانست در آن واحد صاحب بیش از یک روستای خاوندی یا ملک باشد. دستگاه فئودالی نیازمند سروری بود که فوق همه سروران غیر روحانی باشد و همانگونه کلیسا تابع پاپ بود، این نظام نیز تابع شاه بود که شاه نیز فرمانبردار خدا محسوب می شد. در رژیم فئودال، یعنی در دستگاهی که قضات و مجریان حقوق مدنی قاعدتاً مردمی بسواد بودند، اغلب عرف و قانون یکی بود. هنگامی که پای قانون یا مجازات به میان می آمد، از ریش سفیدان اجتماع استفسار می شد که سنت معمول در دوران جوانی آنها از چه قرار بوده است. بنابراین، خود اجتماع مهمترین منشأ حقوق بود. در رژیم فئودال قانون داریی چیز بغرنج و بی مانندی بود. این قانون سه نوع تصرف ارضی را به رسمیت می شناخت: (۱) ملک طلق و مالکیت بی قید و شرط. (۲) تیول، و (۳) اجاره. فئودالیسم از تشکیلات نظامی جامعه ای کشاورزی سر برآورد که دستخوش ویرانی و غارت شده بود؛ محسنات آن بیشتر جنبه نظامی داشت تا اقتصادی؛ و اساسها و خاوندها موظف بودند خود را برای جنگ تربیت کنند یا حاضر باشند که در هر لحظه ای خیش را بر زمین بنهند و شمشیر به کف گیرند. معمولاً وسیله عمده و کافی برای دفاع در جنگ های عهد فئودالی ایجاد باروها و قلعه ها بود. لشکری که در میدان جنگ هزیمت یافته بود می توانست به درون چهاردیواری روستای خاوندی متحصن شود و حتی تا آخرین لحظه در برج اقامتگاه ارباب پایداری ورزد. از رسوم دیرینه ابتکار نظامی اقوام ژرمن، توأم با نفوذ ساراسنها از ایران و سوریه و اسپانیا و نیز پندارهای مسیحی درباره سرسپردگی و شعایر دینی بود که شوالیه گری، آن پدیده ناقص اما جوانمردانه، نضج گرفت و به درجه کمال رسید.

از مجموعه جملات قصار – تاریخ تمدن جلد چهارم از فصل پانزدهم تا فصل بیست و دوم - وبسایت چیستی ها

از مجموعه تاریخ تمدن

تاریخ تمدن – ویل دورانت

تلخیص معصومه بوذری

جلد چهارم فصل بیست و سوم

جنگ های صلیبی

جنگهای صلیبی اوج حوادث قرون وسطی و شاید جالبترین واقعه ای بود که در تاریخ اروپا و خاور نزدیک روی داد. اولین علت مستقیم جنگهای صلیبی پیشتازی ترکان سلجوقی بود. دنیا خود را با سلطه مسلمانان بر خاور نزدیک وفق داده بود: خلفای فاطمی مصر در حکومت بر فلسطین طریق مدارا پیش گرفته بودند و، صرف نظر از چند واقعه استثنایی، فرقه های مسیحی آن سامان از آزادی زیادی در پیروی از تعالیم دین خویش

برخوردار بودند. دومین علت مستقیم جنگ های صلیبی تضعیف خطرناک امپراطوری بیزانس بود. این امپراطوری مدت هفت قرن میان تقاطع بزرگراه های اروپا و آسیا قرار داشت و مانع تهاجم لشکریان آسیایی و خیل جماعات چادرنشین استپها به اروپا بود. اکنون این امپراطوری بر اثر نفاقهای داخلی، بدعتهای مخرب، و شقاق ۱۰۵۴ که مایه جدایی آن از غرب شده بود، آن قدر ضعیف بود که دیگر نمی توانست موفق به انجام این امر خطیر تاریخی شود. سومین علت مستقیم جنگ های صلیبی حس جاه طلبی شهرهای ایتالیایی مانند: پیزا، جنووا، ونیز و آملفی بود که می خواستند دامنه قدرت تجاری روزافزون خود را بسط دهند. انگیزه های فوق العاده ای جماعت کثیری را زیر پرچم سپاهیان صلیبی گرد آورد. به موجب آمرزشی تام، مقرر شد که هرکس در جنگ کشته شود، از هرگونه عقوبتی که به واسطه ارتکاب گناه دامنگیرش شده است برهد. سرفها که بسته به اراضی مخصوص بودند، اجازه حرکت یافتند، رعایای پادشاهان از مالیاتها معاف شدند، بدهکاران تا مدتی از پرداخت رنج فراغت یافتند، زندانیان آزاد شدند، و پاپ، با جسارت، اختیارات خویش را تعمیم بخشید و مجازات افرادی را که محکوم به مرگ شده بودند به خدمت مادام العمر در فلسطین تخفیف داد. در اوان سال ۱۰۹۷ سپاهیان صلیبی، که رویهمرفته در حدود سی هزار نفر می شدند و هنوز زیر فرمان سرداران مختلفی بودند، از تنگه بسفر عبور کردند. در آن هنگام نه فقط قدرت مسلمانان در اسپانیا تحلیل رفته و در افریقای شمالی گرفتار منازعات مذهبی شده بود، بلکه در شرق خلفای فاطمی مصر بر نواحی جنوبی سوریه تسلط داشتند. و حال آنکه سوریه شمالی و قسمت اعظم آسیای صغیر در دست دشمنان آنها یعنی ترکان سلجوقی بود. ارمنستان علیه فاتحان علم طغیان برافراشت و با فرانکها همآواز شد. به این نحو سپاهیان اروپایی پیش تاختند و نیقیه را به محاصره درآوردند. سرانجام، در هفتم ژوئن ۱۰۹۹، بعد از یک جنگ سه ساله که قوای صلیبی را به دوازده هزار نفر مبارز کاهش، با دلی خوش و تنی کوفته به مقابل دیوارهای اورشلیم رسیدند. از شوخی های تاریخ بود که فاطمیان حریفان این مبارزان، یعنی ترکان را یک سال قبل از این واقعه از شهر بیرون کرده بودند. خلیفه فاطمی پیشنهاد کرد که اگر صلیبیون به عقد صلح راضی شوند، وی حاضر است تأمین جانی و مالی عموم زائران مسیحی و مؤمنین مقیم اورشلیم را تضمین کند. در اینجا یعنی سرزمینی که ۴۶۵ سال قبل از این حکمفرمایی بیزانس بر آن پایان یافته بود، هیچگونه تظاهری به تبعیت از آلکسیوس نشد، مملکت لاتینی اورشلیم بی درنگ بدل به کشور مستقلی شد. دین رسمی این خطه، که زیر نظر کلیسای یونان بود تابع کلیسای لاتین شد، بطرک اورشلیم به قبرس گریخت، و حوزه های روحانی مملکت پادشاهی جدید به اجرای مراسم نیایش همگانی به زبان لاتینی، داشتن یک اسقف ایتالیایی، و سیادت پاپ گردن نهادند. مملکت نوبنیاد اورشلیم عناصر ضعف فراوانی داشت اما از حمایت بیمانند گروههای جدیدی مرکب از رهبانان مبارز برخوردار بود. مدتها قبل از این حادثه، از ۱۰۴۸ میلادی سوداگران آملفی با اجازه مسلمانان بیمارستانی برای زائران مستمند یا بیمار مسیحی در اورشلیم ساخته بودند. در حدود ۱۱۲۰ رمون دوپویی خدمتگزاران این مؤسسه را به صورت یک فرقه مذهبی درآورد که اعضای آن به قید سوگند ملزم به رعایت پاکدامنی، فقر، فرمانبرداری، و حراست مسیحیان در فلسطین بودند. این فرقه، که اعضای آن به شهسواران مهمان نواز یا شهسواران یوحنا یواری مشهور شدند، به یکی از عالیتزین انجمن های خیریه دنیای مسیحی تبدیل شد. در عید فصح سال ۱۱۴۷، کونراد و لشکریان آلمانی عزم اورشلیم کردند. هنگام عید پنجاهه، لویی و فرانسویان به حرکت درآمدند. تأخیر در حرکت آنان برای رعایت احتیاط بود، زیرا مطمئن نبودند که آلمانی ها دشمن خونین آنان هستند. یا ترک ها. آلمانی ها نیز به نوبه خویش همین تردید را درباره ترک ها و یونانی ها داشتند. مردم امپراطوری

شرقی از هیبت و اسلحه شهسواران غربی متوحش شدند. لویی به اتفاق بانوان به اورشلیم رسید. لکن سپاهی همراه وی نبود، و کونراد، که در آغاز کار با لشکریان عظیمی از راتیسیون حرکت کرده بود، اینک افراد سپاهش انگشت شمار بودند. لویی یک سال دیگر در فلسطین ماند و در این مدت اماکن متبرکه را زیارت کرد. شکست مسیحیان در دومین جنگ صلیبی مایه ۱۱ بهت اروا شد. همه جا مردم می پرسیدند که چگونه قادر متعال اجازه داده است که مدافعان راه وی اینسان خوار و خفیف شوند. در خلال این احوال، در فلسطین و سوریه مسیحی تمدن عجیب نوینی گسترش یافته بود. اروپاییانی که از ۱۰۹۹ در این اراضی جایگزین شده بودند به تدریج، به سنت مردم خاور نزدیک، عمامه بر سر می گذاشتند و ردهایی فراخ به تن می کردند، چه این نوع لباس ها را برای آب و هوای محل و مقابله با آفتاب سوزان و ریگ روان مناسب می دیدند. مهمترین نبرد مبارزات صلیبی در حطین، نزدیکی طبریه، در چهارم ژوئیه ۱۱۸۷ روی داد. صلاح الدین، که با وضع جغرافیایی محل آشنا بود، لشکریان خود را در مواضعی قرار داد که تمام چاههای آب را در اختیار داشتند. مبارزان مسیحی، گرانبار از اسلحه، که زیر آفتاب سوزان اواسط تابستان از دشت عبور کرده بودند، با عطش جانکاهی وارد معرکه قتال شدند. یکی از غنایمی که فاتحان از صلیبیون گرفتند "صلیب واقعی" بود که آن را کشیشی به هنگام مبارزات مثل علم حمل می کرد، و صلاح الدین آنرا نزد خلیفه به بغداد فرستاد. سپس چون صلاح الدین مخالفی در راه خود ندید، به عزم فتح عکا راه افتاد، چهار هزار نفر از اسرای مسلمانان را آزاد کرد، و ثروت سرشار بندر را در میان لشکریان خود توزیع کرد. باقی ماندن صور، انطاکیه، و طرابلس در دست مسیحیان برای آنها امیدوارکننده بود. ناوگان ایتالیایی هنوز بر مدیترانه تسلط داشت و حاضر بود که در برابر مبلغی صلیبیون تازه نفس را به مشرق زمین برساند. ریچارد اول مشهور به شیردل، که در همین اوان در سی و یک سالگی به پادشاهی انگلیس رسیده بود، تصمیم گرفت تا با مسلمانان روبه رو شود. چون ریچارد می ترسید که مبدا در غیاب وی فرانسویان بر متصرفات انگلیس در خاک فرانسه دست اندازی کنند، اصرار کرد که پادشاه فرانسه فیلیپ آوگوست نیز باید در این سفر همراه وی باشد. عدالت، شکیبایی، و میانه روی صلاح الدین کاردانی، شجاعت، و تدبیر جنگی ریچارد را شکست داده بود؛ وحدت و وفاداری سرداران مسلمان بر نفاق و عهدشکنیهای سالاران فئودال تفوق یافته بود. سومین جنگ صلیبی عکا را آزاد ساخت، اما بیت المقدس را همچنان در دست مسلمانان باقی گذاشته بود. نتیجه ای چنین اندک از یک سلسله مبارزاتی که در آن بزرگترین سلاطین اروپا شرکت کرده بودند طبعاً مایه دلسردی بود. در تابستان ۱۲۰۲، لشکریان جدید صلیبی در ونیز گرد آمدند. در ۲۴ ژوئن ۱۲۰۳ ناوگان عظیمی به مقابل شهر قسطنطنیه رسید. سربازان صلیبی که مدت ها بود چنین لقمه چربی را انتظار میکشیدند، اینک در اثنای هفته عید فصح، چنان قسطنطنیه را مورد تاراج قرار دادند که حتی رم در یورش واندالها و گوتها نظیرش را ندیده بود. افتضاح چهارمین جنگ صلیبی، که در عرض ده سال بر شکست سومین جنگ افزوده شد، هیچگونه مایه تسلی خاطر برای دین مسیحی، که به زودی با احیای حکمت ارسطو و خردگرایی دقیق طرفداران "ابن رشد" مواجه می شد نبود. هفتمین جنگ صلیبی هم به تدارک لویی نهم انجام شد اما هیچیک از جنگهای صلیبی به نتیجه ای نرسید و سلاطین ممالیک مقتدرتر از پیش شدند. این جنگ ها با انقلابی اقتصادی به سر آمد که وسیله ترقی صنعت و توسعه بازرگانی و بالاخره منادی و مایه گذار نهضت رنسانس شد.

تایپ برای وبسایت چستی ها: زهره

<http://chistiha.com>